

# ادای دین به فردوسی و شاهنامه

(متن سخنرانی دکتر جلال خالقی مطلق در جشن رونمایی شاهنامه فردوسی)

۱۱۴

به نام پروردگار بزرگ، با اجازه ریاست محترم دایرةالمعارف، جناب آقای بجنوردی و استادان محترم و علمای ارجمند و مهمانان عزیز و آقایان و بانوان محترم. بنده واقعاً شرمزده هستم از این همه محبت و مهربانی استادان عزیز و جناب آقای بجنوردی که اینجا در حق بنده روا داشتند. من از طرف خودم و دو همکار ارجمندم آقای دکتر امید سالار که اینجا تشریف ندارند و جناب آقای دکتر خطیبی که حضور دارند از این همه لطف و بزرگواری صمیمانه و از بن دل سپاسگزارم. بنده در اینجا نمی‌خواهم با ذکر جزئیات تصحیح که شنیدن آنها ممکن است قدری ملال‌آور باشد، چون باید وارد بعضی جزئیات فنی شد، وقت حضار محترم را بگیرم، بلکه فقط مایلیم به یک نکته از خاطرات زندگی تصحیح خود اشاره کنم. همانطور که استادان، دوست عزیز جناب آقای افشار و دوست بسیار عزیزم استاد صادقی در اینجا مطلبی را بیان کردند، من ۱۰ سال برای بررسی نسخه‌های شاهنامه وقت صرف کردم، یعنی از سال ۱۹۷۰ میلادی (عذر می‌خواهم که سالها را به میلادی ذکر می‌کنم چون در خارج زندگی می‌کردم با این سالها آشنایی بیشتری دارم) تا سال ۱۹۸۰، نزدیک به ۵۰ نسخه را بررسی کردم، اگر حساب کنیم تقریباً سالی ۴ نسخه می‌شود. البته اگر حجم شاهنامه را در نظر بگیریم مدت زیادی نیست، ولی با وجود این من موقعی که می‌خواستم شاهنامه را در سال ۱۹۸۰ که حتی روزش را هم یادداشت کرده‌ام شروع کنم، به این فکر افتادم که من تأمل را به تعلل گذارنده بودم. یعنی شاید می‌توانستم ۱ سالی در بررسی نسخه‌ها شتاب کنم.

بعدها که کار تصحیح را شروع کردم در همان دیباچه شاهنامه، فردوسی شرح می‌دهد که: ابو منصور عبدالرزاق حاکم طوس، دهقانان صاحب کتاب و موبدان را از شهرهای مختلف خراسان به طوس آورد تا شاهنامه‌ای را که بعدها به شاهنامه ابو منصور شهرت یافت و به نثر نوشته شده بود گرد آورند. وقتی این کتاب در سال ۳۴۶ به پایان رسید و شهرت یافت فردوسی می‌فرماید:

چو از دفتر این داستانها بسی همی خواند خواننده بر هر کسی

از "دفتر" منظور همان شاهنامه ابو منصور است. "خواننده"، یعنی کسانی که شغل شاهنامه‌خوانی و دفترخوانی داشتند که غیر از نقالی و داستان‌سرایی است، کسانی بودند که کتابهای مشهور را از رو می‌خواندند در مجالس و محافل، به خصوص محافل اشرافی و این شغلی بود که در ایران باستان هم وجود داشت و خود فردوسی هم در میانه شاهنامه به این مطلب اشاره کرده است. وقتی که شاهنامه ابو منصور شهرت پیدا کرد، یعنی کسانی مثل شاهنامه‌خوان و دفترخوان آن را می‌خواندند، فردوسی می‌فرماید:

جوانی بیامد گشاده زبان سخن گفتنی خوب و طبعی روان

به شعر آرم این نامه را گفت من وز و شادمان شد دل انجمن

بعد متوجه می‌شویم که منظور فردوسی از این شاعر جوان که تصمیم می‌گیرد شاهنامه منثور را به شعر در بیاورد و منظوم بسازد، دقیقی است ولی بعد هزار بیتی که می‌سراید فوت می‌کند و کشته می‌شود و فردوسی می‌گوید:

برفت او و این نامه ناگفته ماند چو نان بخت بیدار او خفته ماند

بعد فردوسی تصمیم می‌گیرد دنباله کار دقیقی را ادامه بدهد ولی می‌فرماید:

دل روشن من چو برگشت از وی سوی تخت شاه جهان کرد روی

که این نامه را دست پیش آورم ز دفتر به گفتار خویش آورم

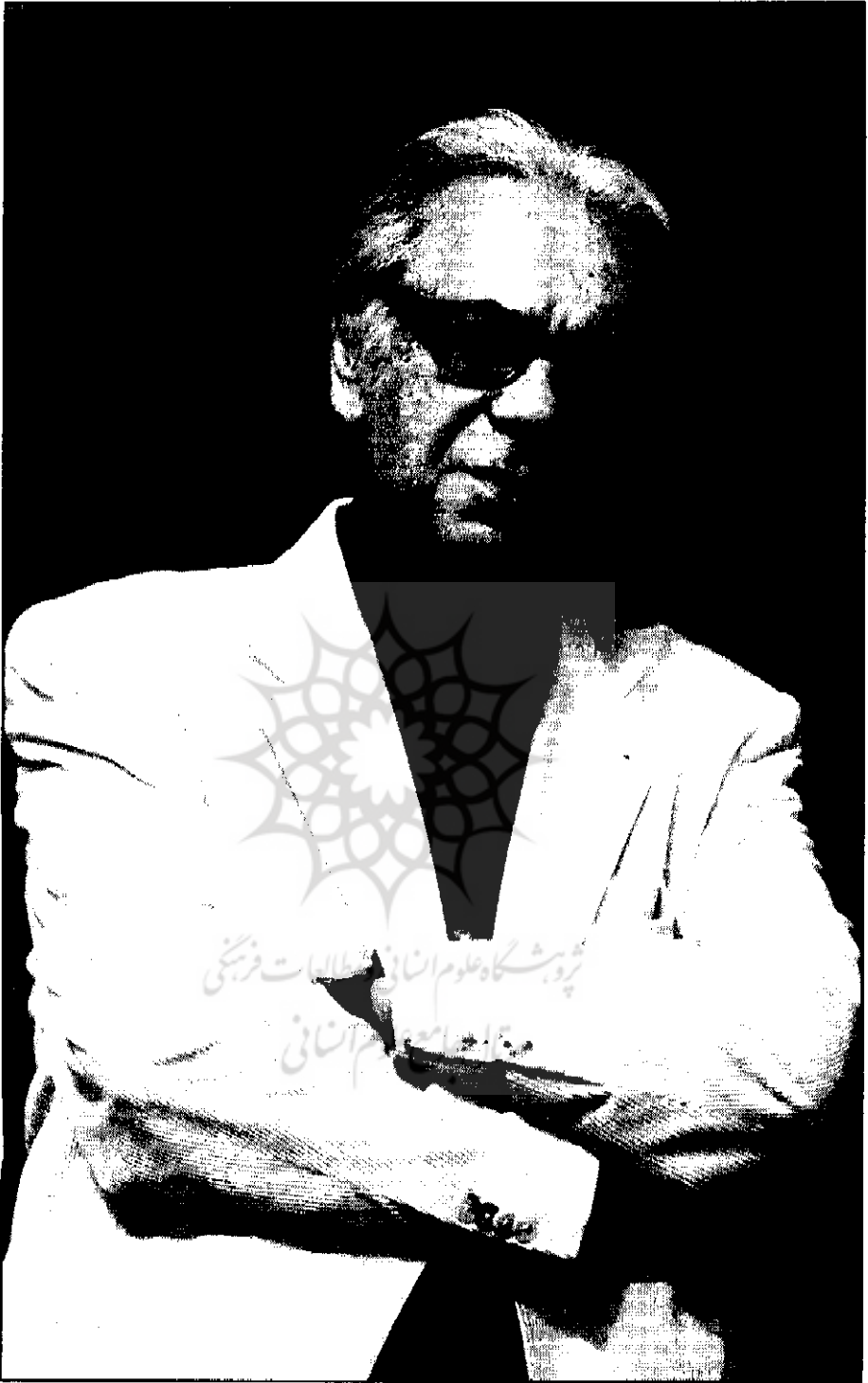
منظور فردوسی در اینجا این است که بعد از فوت دقیقی من فکر افتادم که به سوی تخت شاه جهان بروم البته فردوسی ابو منصور عبدالرزاق حاکم طوس و فرزندان او را شاه خطاب می‌کند، ولی هیچ وقت لقب شاه جهان را به او نمی‌دهد و منظور در اینجا امیر سامانی است در بخارا. یعنی تصمیم می‌گیرد به پایتخت «بخارا» برود و از امیر سامانی اجازه ادامه کار دقیقی را بگیرد. این کار فردوسی دو علت دارد: نسخه منثور این کتاب در کتابخانه شاهی در بخارا نگهداری می‌شده و از تألیف آن کتاب نسخه‌هایی در دسترس نبود و چون کتاب پر حجمی بود، فردوسی باید آن فراهم می‌کرد و کاتبی را می‌گرفت، پول یکسال آن را می‌پرداخت تا آن را بنویسد و لازم به ذکر است که هزار سال پیش دستگاه زیراکس نبوده که عرض نیم ساعت کتابی با آن را حجم را زیراکس کنند و نوشتن چنین کتابی در آن زمان خرج داشت. علت دوم هم این بود که برای دریافت کمک مالی نزد پادشاه برود،

برود، چون بین ۳۰ تا ۳۵ سال کار میبرد و احتیاج به حمایت مالی داشت. فردوسی در دنباله سخنانش می‌گوید:

مگر خود درنگم نباشد بسی      باید سپردن به دیگر کسی  
و دیگر که گنجم وفادار نیست      همین رنج را کس خریدار نیست

در فردوسی این هراس دیده می‌شود که مبادا او هم مثل دقیقی عمر زیادی نکند و کار ناتمام بماند چون در سن ۴۰ سالگی شروع به نظم شاهنامه می‌کند، آن هم با آن حجم، روشن است که در خود این امید را نداشته که آیا می‌تواند این کتاب را تمام کند و یا بعد از ۲۰۰۰ بیت جان به جان آفرین تسلیم خواهد کرد؟ و آیا این رنجی که بر سر کتاب می‌کشد خریداری دارد یا خیر؟

وقتی من به این قسمت کار رسیدم متوجه هراس و ترس خودم شدم که از آغاز کار تصحیح شاهنامه ترسی ناخودآگاه در من وجود داشت که نتوانم کار را به پایان برسانم، چون در آن موقع بیش از ۴۰ سال داشتم و ۱۰ سال را بر سر نسخه‌ها گذرانده بودم و می‌خواستم کار شاهنامه را با یک برنامه بسیار سنگین شروع کنم. تصحیح کتاب براساس ۱۶ نسخه و ترجمه عربی و یادداشت برداری واژه‌ها، نوشتن مقالاتی که در ضمن کار باید نوشت و منتشر کرد اینها همه واقعاً زمان می‌برد. سال ۱۹۸۰ که مصادف با انقلاب در ایران بود، من با هیچ کدام از همکاران ارتباط درستی نداشتم و در آن اوضاع این طور همکاری‌ها میسر نبود، ناچار بودم کار را به تنهایی شروع کنم، اما همیشه امیدوار بودم، چون می‌دانستم که شاید عمر کفاف نکند و یک زمانی مجبور شوم که بین تصحیح شاهنامه و یادداشت‌ها یکی را انتخاب کنم و یکی را ناتمام بگذارم. خوشبختانه بخت با من یار بود و با دوستان دانشمندی آشنا شدم، یکی از آنها آقای امید سالار است که در آمریکا ساکن هستند و دیگری، آقای خطیبی هستند که اینجا حضور دارند. این دو نفر به یاری من آمدند و در دفترهای ۶ و ۷ با من همکاری کردند و من در اینجا از آنها صمیمانه سپاسگزاری می‌کنم و این جلسه اگر رونمایی و بزرگداشتی هر چه که می‌خواهید اسمش را بگذارید، سهم بزرگی برای این دو دوست عزیز هست. عرض کنم در طی این سالها روزی ۱۰ ساعت کار کردم، ولی نه ۱۰ ساعت هفته‌ای ۵ روز، بلکه ۱۰ ساعت هفته‌ای ۷ روز، یعنی شنبه و آدینه و عید و عزا همیشه در کار بودم و طبیعی است که این کار مدام خستگی و بیماری می‌آورد و بعضی محرومیت‌ها را به دنبال خواهد داشت. بزرگترین محرومیت در میان خانواده زیستن، اما خانواده را ندیدن بود، بزرگترین محرومیت این بود که بزرگ شدن بچه‌ها را ندیدم. ولی با همه این احوال این سالها برایم سالهای لذت هم بود. لذت شاید واژه درستی نباشد. من در این کار کیف می‌بردم، این کار کیفم بود، نوشداروی من بود. چون ما در کار تصحیح، از جملات و واژه‌های شاعر در می‌گذریم و با حرف حرف او سر و کار داریم. گاهی خودمان را چنان نزدیک به او می‌بینیم (که البته مقداری از آن تخیل است) که انگار با او گفتگو



● دکتر جلال خالقی مطلق (عکس از حمید جانن پور)

می‌کنیم که این برای یک مصحح واقعیت است. گاهی «های» نفس او را می‌شنویم و لذت می‌بریم و این سالهایی بود که در کنار سالهای رنج و مشقت لذت هم می‌بردم که به مراتب بیشتر و پربارتر بود. من در این سالها بود که متوجه شدم سالهای زندگی مهم نیست، زندگی در سالها مهم است، و این به من دل و جرأت و گستاخی می‌داد که این کار را شاید به پایان برسانم، و خوشبختانه به پایان رساندم، و آرزوی من همیشه این بود که روزی در ایران به چاپ برسد و منتشر شود. چون این کتاب متعلق به ملت ایران است. حالا اگر خارجی‌ها به آن علاقه دارند به این خاطر است که متعلق به همه فرهنگ‌های ملل جهان است، چون آثار فرهنگی مختص به یک ملت خاص نیست. به همین سبب همه جهان از فردوسی، نظامی، سعدی، ابن سینا، حافظ و مولانا قدردانی می‌کنند. اینها متعلق به فرهنگ بشر هستند. در هر حال جای این کتاب در وهله نخست در ایران بود. کتاب از آن جا که خرید و فروش می‌شود یک کالا است اما یک کالای معنوی است و بایک کتاب نباید آن طور رفتار شود که با قند و شکر، و متأسفانه بعضی از ناشران چنین کاری می‌کنند. کتاب را یک جلدی، دو جلدی، روزنامه‌ای چاپ می‌کنند و اینطور شیوه کتاب را گرفتن که در ایران رسم شده کار درستی نیست. اگر چنین کاری با آثار ۶۰ سال پیش انجام می‌شد ما امروز دیگر دنبال آن آثار نمی‌رفتیم. امروزه چاپ کتاب کاملاً یک امر تجاری شده است و اصلاً درست نیست. من واقعاً از این موضوع هراس داشتم و به دنبال موقعیتی می‌گشتم که این کتاب به صورت دیگری چاپ شود. وقتی دایرةالمعارف چنین پیشنهادی را به من کرد و علاقه آقای بجنوردی را دیدم، واقعاً بشارتی بود برای من و از ته دل پذیرفتم، و در اینجا صمیمانه از ایشان سپاسگزاری می‌کنم. همچنین سپاسگزارم از جناب آقای دکتر صادق سجادی، جناب آقای عنایت‌الله مجیدی و جناب آقای علی میرانصاری که در کار انتشار کتاب خیلی کمک کردند. عرض کنم چون جناب دهباشی دبیر محترم انجمن چند دقیقه دیگر به من وقت دادند بنده به نکته‌ای اشاره می‌کنم که خود فکر می‌کنم و از قول همکارانم عرض می‌کنم که ما هیچ توقعی نداریم، یک ادای دین کوچکی بود به فردوسی و هیچ چشم داشتی نداریم و لذت خود را از این کار برده‌ایم و مدیون فردوسی هستیم. بر کار خود هم آن اطمینان را نداریم که بگوییم کار آخرین است و بلکه بر عکس امیدواریم این کار مورد نقد قرار گیرد. متنها کسی که کار نقد را بر عهده می‌گیرد باید دو شرط داشته باشد: ۱/ کارشناس باشد / ۲ منصف و بی طرف باشد و شرط دوم به نظر من مهم تر از شرط اول است، چون که اگر منتقدی نابغه جهان باشد، ولی انصاف نداشته باشد، کارش پشیزی نمی‌ارزد. ما منتظر نقدهای عالمانه و بی طرفانه اهل فن هستیم و بادل و جان می‌پذیریم و کار کوچکی به اندازه و سعمان انجام داده‌ایم. من یاد جمله‌ای از صدراعظم گذشته آلمان ویلی براند افتادم، او بود که اولین کلنگ محکم را به سیستم کمونیستی زد و به سیاست اروپای شرقی مشهور شد و جلوی تسلیحات امریکا و روسیه را گرفت و باعث شد که آنها بیش از پیش راکت نسازند، و او

بود که برای کشورهای جهان سوم کار کرد و از گذشته آلمان عذرخواهی کرد و به خاطر کارهایش به او جایزه نوبل دادند. به هر حال پیش از مرگ وصیت کرد که بر روی گور او بنویسند: «ما سعی خودمان را کردیم.» در سخنان بزرگان خودمان از این دست جملات داریم. سعدی بسیار عزیزم می‌گوید: «غرض نقشی است کز ما بازماند که هستی را نمی‌بینم بقایی» فردوسی می‌فرماید:

«همین نام ماند ز ما یادگار» و در دو بیت دیگر که بسیار زیباست می‌فرماید:

بیا تا جهان را به بد نسپریم      به نیکی همه دست کوشش بریم  
نماند همی نیک و بد پایدار      همان به که نیکی بود یادگار

همه ما ایرانیان مدیون فردوسی بزرگ هستیم و برای نیکی کردن کوشش خودمان را می‌کنیم. درباره تأثیر شاهنامه فردوسی در زبان فارسی باید بگویم که یک دوست ایرانشناسی در گذشته به من گفت که اگر شاهنامه نبود ما امروز نمی‌دانستیم که آیا زبان فارسی زبان مستقلی است که عربی در آن نفوذ کرده است و یا زبان عربی است که فارسی در آن نفوذ کرده. این وجود شاهنامه است که نشان دهنده مستقل بودن زبان فارسی است. شاهنامه زمانیکه تألیف شد بزرگترین اثر ادبی از نظر قدمت است که بر تمام شاعران چه از نظر زبانی و چه از نظر موضوعی تأثیر گذاشته است. اشعار بوستان سعدی که بر وزن شاهنامه گفته شده است مقادیر زیادی از واژه‌ها و موضوعهای شاهنامه در آن به چشم می‌خورد. شاهنامه بزرگترین مأخذ فرهنگ ساسانی است و بعد آن فرهنگ خود شاعر را تحت تأثیر قرار داده است. به همین دلیل به فردوسی، حکیم می‌گویند. او به هیچ یک از شعبه‌های فلسفی تعلق نداشته است. حکمت او حکمت عملی و اخلاقی است و اگر اخلاقیات شاهنامه را به طور جداگانه بررسی کنیم خود یک کتاب قطوری می‌شود. به همین دلیل به خودم اجازه دادم در یک مقاله‌ای شاهنامه را یک حماسه معنوی بنامم. مسأله جنگ در شاهنامه نقشی را بازی نمی‌کند، چون توصیف‌های کوتاهی است که دو پهلوان وقتی با هم مناظره یا مجادله می‌کنند پیش می‌آید. شاهنامه فلسفه زندگی از نظر فردوسی است. شاهنامه سراسر سرود مهر ایران است. ما ایرانیان مدیون این کتاب هستیم. اگر قرار باشد روزی ساخت ملیت ما را معلوم کنند و تاریخچه‌ای از آن را بنویسند، لاقلاً در تاریخ اسلامی باید از شاهنامه شروع کنند. شاهنامه چشمه درخت ملیت است و ریشه درخت ملیت ما از این چشمه آب می‌خورد، آبی شیرین و گوارا. سراسر شاهنامه پر از نصیحت و گزارش به زمامداران است. به کسانی که امور ایران را در دست داشتند و دارند و خواهند داشت. در یک جایی خسرو پرویز برای پسرش شیرویه پیامی می‌فرستد و به او می‌گوید:

که ایران چو باغیست خرم بهار      شکفته همیشه گل کامگار

گل کامگار رز بسیار زیبا و شادابی بود که یک تن از خاندان کامگاریان که در مرو زندگی می‌کرد، به نام احمد کامگاری آن را پرورش داده بود.

پر از نرگس و نار و سیب و بهی  
سپر غم یکایک ز بن بر کنند  
چو پالیز گردد ز مردم نهی  
همان شاخ نار و بهی بشکنند  
سپر غم: ریحان است که یک نوع آن شاه اسپر غم بوده است.

اگر بسفکنی خیر دیوار باغ  
چه باغ و چه دشت و چه دریا چه راغ  
اگر دیوار باغ را خراب کنی دشتی بیش نیست و ویران خواهد شد.

نگر تا تو دیوار او نفکنی  
کز آن پس بود غارت و تاختن  
دل و پشت ایرانیان نشکنی  
خروش سواران و کین آختن  
زن و کودک و بوم ایرانیان  
به اندیشه بد منه در میان

چیزی را در میان نهادن یعنی آنرا تاخت زدن و وجه المصلحه قرار دادن. مواظب باش سرنوشت این کشور را فدای آزمندی‌های خود نکنی.

این شاه بیتی است که باید آنرا با آب زر نوشت و در اتاق کار همه دولت‌مردان و حتی در مراکز پژوهشی و علمی و در همه خانه‌ها آویخت که هر روز در مقابل چشم ما باشد. وقتی من این قطعه را می‌خواندم چنان تحت تأثیر قرار گرفتم که یک رباعی سرودم. البته بنده شاعر نیستم، گه گاه ربا عیکی می‌نویسم که مضمونشان بیشتر عشق و زیبایی است و با حماسه کاری ندارند، ولی این رباعی میهنی است.

پیش از خواندن این رباعی از آقای بجنوردی، از دوست عزیزم آقای افشار، از آقای صادقی و از جناب دبیر محترم و تمام خانم‌ها و آقایان که قدم رنجه کردند صمیمانه سپاسگزاری می‌کنم:

ایران غم تو چو بر دلم رای کند  
کار دم نسی نواز با نای کند  
هر گوشه تو که اجنبی جای کند  
صد گوشه جسم و جان من وای کند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

انتشارات دانشگاه منتشر کرده است:

## سفرنامه سند

(کراچی تا شهر خاموشان)

تالیف: دکتر قاسم صافی